

My Name is Phillip

(Preached by Cheryl Williams at Footscray Baptist Church March 17th, 2024 – John 12:20-33)

نام من فیلیپ است (موعظه شده توسط شریل ویلیامز در کلیسای باپتیست فوتسکری در 17 مارس جان 12:20-33) گیدی، اسم من فیلیپ است، دوستانم فیل می‌گویند. من حدود سه سال است - 2024، که با عیسی کار می‌کنم و دنبال می‌کنم. من از شهری به نام بیتساید می‌آیم، شهری در دریای جلیل همان جایی که شمعون و اندریا از آنجا هستند. آنها اولین کسانی بودند که عیسی به دنبال او فراخواند و سپس یعقوب و یوحنا. سپس من بودم و رفتم و به یکی از دوستانم، ناتانائیل، درباره عیسی گفتم، به او گفت که بیا و کسی را ببینم که فکر می‌کردم می‌تواند جهان را تغییر دهد. به هر حال وقتی با من تماس گرفت تا دنبالش بروم، کار دیگری از دستم بر نمی‌آمد، بنابراین حدود سه سال است که در این سفر هستم. من عیسی را دیده‌ام که کارهای شگفت‌انگیزی انجام می‌دهد، به آموزه‌های او گوش داده‌ام و موارد زیر را دیده‌ام که او دارد و همچنین مشکلی را که همیشه در گوشه و کنار به نظر می‌رسد. شاید نام من را شنیده باشید، من همان کسی بودم که عیسی از من پرسید که برای غذا دادن به یک جمعیت حدوداً پنج هزار نفری چقدر غذا لازم است. خیلی به او گفتیم، هیچ راهی وجود نداشت که بتوانیم همه آنها را تامین کنیم - چقدر اشتباه کردم. من نمی‌دانم که چرا پدر و مادرم مرا فیلیپ صدا می‌زدند کمی عجیب بود زیرا این نام یونانی است - به معنای دوستدار اسب است. نزدیک عید فصح بود و به نظر می‌رسید که همه در سراسر جهان در اورشلیم هستند. عیسی به تازگی دوست عزیزش لازاروس را بزرگ کرده بود، و اجازه دهید به شما بگویم که این موضوع کمی جنجال ایجاد کرد. کسانی که با عیسی مخالفت کردند، عمدتاً معلمان دینی یهودی که ما شروع کردیم به فکر کردن در مورد اینکه در مورد عیسی و افرادی که او را جذب می‌کرد چه کنیم، می‌بینید که آنها برخی از صحبت‌های او را دوست نداشتند. حتی شنیدم که می‌گفتند: ببین تمام دنیا دنبالش رفته است. (یوحنا 12:19) در طول جشنواره، چند مرد یونانی به من مراجعه کردند، حدس می‌زنم که شنیده‌اند که نام من را صدا می‌زند، و چون اسمی یونانی است، فکر می‌کنند من یونانی هستم. خوشبختانه، من چند کلمه یونانی را انتخاب کرده بودم تا حداقل بتوانیم همدیگر را کمی درک کنیم. آنها می‌خواستند عیسی را ببینند. بنابراین من آنها را نزد اندریا بردم و با هم آنها را به دیدن عیسی بردیم.

اکنون برای یونانیان غیر عادی نبود که برای یک جشن در اورشلیم باشند. شهرت عیسی پیش از او بود و بسیاری از او و فعالیت‌های او اطلاع داشتند و صادقانه بگویم که مجذوب او شدند. برخی از یونانیان به "خدا ترس" معروف بودند، آنها به "خدا مهم است" علاقه داشتند، بنابراین حدس می‌زنم که آنها همین بودند. بنابراین، ما آنها را نزد عیسی بردیم و فکر کردیم که این فقط یک دیدار و سلام ساده است و همه در راه هستند. نه، عیسی چند چیز برای گرفتن داشت و نه فقط به این بچه‌های یونانی. مثل این بود که او نمی‌خواست مردم فقط او را ببینند، مانند برخی از نمایشگاه‌های فرعی، او فقط نمی‌خواست مردم ببینند که او چه معجزه‌های انجام می‌دهد، او می‌خواست واقعاً معنی دیدن او را بفهمند. مثل این بود که او می‌خواست برای همه ما تصویری در مورد اینکه الان چه اتفاقی می‌افتد و بعد از آن چه می‌شود بکشد. او با همه ما صحبت می‌کرد، بنابراین فکر کردم احتمالاً می‌نشینم و گوش می‌دهم. عیسی در فرم خوبی بود و معمولاً مرموز بود. از اینکه ساعتش فرا رسیده بود صحبت کرد. او اغلب از این نوع زبان استفاده کرده بود، در کانا می‌گفت ساعتش نرسیده، حالا می‌گفت رسیده است. هرگز مطمئن نبود که اینها چه معنایی دارند، او در مورد تجلیل شدن صحبت می‌کرد، مطمئن نبود که با توجه به مخالفت با او که در حال ساختن بود، این اتفاق بیفتد. سپس او یک تمثیل کوچک گفت، در مورد دانه

های گندم و مردن برای میوه دادن - باید واقعاً به معنای آن فکر می کرد. نه چندان باغبان، اما وقتی می خواهید چیزی خوراکی، یا حتی چیزی زیبا بکارید، دانه را در زمین دفن می کنید و به مرور زمان جوانه می زند و محصول می دهد. سپس به نظر می رسد که او این تصویر را با دنبال کردن و خدمت کردن، از دست دادن زندگی و یافتن زندگی مرتبط می کند، واقعاً نمی تواند چیزی را که می گوید معنا کند. اما او در مورد احساس ناراحتی صحبت کرد و به این فکر کرد که آیا باید از خالق بخواهد که او را از این ساعت نجات دهد، دوباره به ایده «ساعت» بازگردد. سپس همه ما چیزی شنیدیم، مانند کف زدن رعد، صدایی که به نظر می رسید چیزی در مورد شکوه می گوید. حالا من واقعاً گیج شده بودم و کاملاً مطمئن نبودم که چه خبر است. سپس سکوت شد و عیسی دوباره صحبت می کرد و از بلند شدن صحبت می کرد و همه مردم را به سوی خود می کشاند. من واقعاً باید سخت، کار می کردم تا بفهمم این موضوع چیست. من می دانستم که از عیسی پیروی کنم و به او خدمت کنم بالاخره در سه سال گذشته این کار را انجام می دادم، اما به نظر می رسید که عیسی چیزی فراتر از همراهی او در سفر در حومه شهر می گفت. بعد قرار بود چه اتفاقی بیفتد؟ این سفر با عیسی به کجا منجر شد؟ او از ما انتظار داشت چه کار کنیم؟ قرار بود چه کار کنیم تا به ثمر بنشینیم، منظور او از اینکه یک دانه گندم باید بمیرد تا میوه بدهد، واقعاً چه می خواست. مطمئناً نه، مطمئناً او قرار نبود بمیرد، مطمئناً قرار نبود بمیرد. بلند شدن، چه معنایی می تواند داشته باشد؟ می دانستم که موسی مار را بلند می کند و کسانی که به آن خیره می شوند چگونه شفا می یابند. این چه معنی داشت؟ آیا عیسی بلند می شود؟ چگونه؟ آیا نگاه کردن به او باعث شفای مردم می شود؟ همه مردم را به سوی خود می کشاند، خوب شنیده بودم که قبلاً، فریسیان از این می ترسیدند، آنها نگران بودند که عیسی تمام دنیا را به سوی خود می کشاند، به نظر آنها می رسید که تمام جهان دنبال او هستند و این واقعاً ترسیده است آنها را بیرون کردند، این آنها را می ترساند و من می دانستم که آنها شروع به زمزمه کردن و یافتن راه هایی برای خلاص شدن از شر او کرده اند، آنها همیشه سعی می کردند او را با قانون به دام ببندازند، من تصور می کردم اینطوری از شر او خلاص می شوند. درک یک چیز فوق العاده است اکنون می دانم که عیسی درباره مصلوب شدن و مرگ خود و آنچه پس از آن خواهد آمد صحبت می کرد. اکنون می دانم که پیروی از رد پای عیسی کار آسانی نیست، اما هیچ کار دیگری نمی توانم انجام دهم، معتقدم زندگی، مرگ و رستاخیز او واقعاً جهان را تغییر داد و به همه ما نشان داد که چگونه زندگی کنیم یا صلح، عشق و پذیرش، فقط کدام بیشتر در این درک سهیم هستند. نام من فیلیپ است و زندگی فوق العاده ای داشته ام. آمین صفحه 2 از 2